

# اخلاق خسروانی

مروری بر شاهنامه  
با تاکید بر نکته‌های اخلاقی

محمد علی مهدی پور



# اخلاق خسروانی

مروری بر شاهنامه با تأکید بر نکته‌های اخلاقی

محمدعلی مهدی‌پور



هرمس



انتشارات هرمس

تهران، خیابان ولی عصر، بالاتر از میدان ونک، بعد از برج نگار، شماره ۲۴۹۳ — تلفن: ۸۸۷۹۵۶۷۴

## اخلاق خسروانی

مروزی بر شاهنامه با تأکید بر نکته‌های اخلاقی

طرح جلد: واحد گرافیک هرمس

چاپ: ۱۳۹۸

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: رسام

همه حقوق محفوظ است.

سرشناسه: مهدی پور، محمدعلی، ۱۳۳۲ -

عنوان و نام پدیدآور: اخلاق خسروانی: مروزی بر شاهنامه با تأکید بر نکته‌های اخلاقی / محمدعلی مهدی پور.

مشخصات نشر: تهران: هرمس، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۲۷۹ ص.

شابک: 978 - 600 - 456 - 069 - 6

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

موضوع: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ ق. شاهنامه — نقد و تفسیر

موضوع: Ferdiwsi, Abolghasem. Shahnameh - Criticism and interpretation

موضوع: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ ق. شاهنامه — اخلاق

موضوع: Ferdowsi, Abolghasem. Shahnameh -- Ethics

موضوع: شعر فارسی — قرن ۴ ق. — تاریخ و نقد

موضوع: Persian Poetry - 10<sup>th</sup> century - History and criticism

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ م ۳ الف / PIR ۴۴۹۷

رده‌بندی دبوی: ۲۱/۸ فا ۸

شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۵۶۴۵۱

تقدیم به همه‌ی ایرانیان در سراسر جهان  
خاصه به جوانان عزیز امید آینده‌ی این سرزمین  
تقدیم به همه‌ی کسانی که در طول تاریخ برای  
پایداری ایران عزیز جانفشانی کردند،  
شهدایی از اقوام و مذاهب مختلف که تک‌تک آنها به همه‌ی ملت ایران تعلق دارند.

تقدیم به فرزندان غیور ایلات و عشایر ایران که در طول قرون و اعصار  
بیش از دیگران در پاسداشت شاهنامه کوشیده‌اند.

تقدیم به مردم خراسان بزرگ (خراسان، تاجیکستان، افغانستان و...) همه‌ی فارسی‌زبانان  
جهان که در طول تاریخ مرزداران غیوری برای فرهنگ ایران بزرگ بوده‌اند.

با سپاس از اعضای خوب خانواده‌ام، همسر مهربانم زهره بندگانی و دختران نازنینم  
سمانه و مریم و پسر خوبم محمد که در این سالهای مطالعه شاهنامه، این فرصت را  
برایم ایجاد کردند تا بتوانم به راحتی به این مهم بپردازم.

## فهرست مطالب

|                                          |     |
|------------------------------------------|-----|
| پیشگفتار.....                            | ۱۱  |
| دیباچه‌ی شاهنامه.....                    | ۳۸  |
| پادشاهی کیومرث.....                      | ۴۸  |
| پادشاهی هوشنگ.....                       | ۵۰  |
| پادشاهی طهمورث.....                      | ۵۳  |
| پادشاهی جمشید.....                       | ۵۵  |
| داستان ضحاک ماردوش.....                  | ۵۹  |
| پادشاهی فریدون.....                      | ۶۸  |
| پادشاهی منوچهر.....                      | ۸۱  |
| پادشاهی نوذر.....                        | ۱۰۰ |
| پادشاهی زو طهماسب.....                   | ۱۰۶ |
| پادشاهی گرشاسب.....                      | ۱۰۸ |
| پادشاهی کیکاووس.....                     | ۱۰۹ |
| پادشاهی کی کاووس.....                    | ۱۱۲ |
| داستان رستم و سهراب.....                 | ۱۳۰ |
| داستان سیاوش.....                        | ۱۴۶ |
| کیخسرو [پادشاهی کیخسرو شصت سال بود]..... | ۱۹۶ |
| [گفتار اندر داستان فرود سیاوش].....      | ۲۰۲ |
| داستان بهرام گودرز.....                  | ۲۰۶ |
| داستان کاموس کشانی.....                  | ۲۱۲ |

|     |                                                |
|-----|------------------------------------------------|
| ۲۱۹ | داستان خاقان چین.....                          |
| ۲۳۰ | داستان رستم و اکوان دیو.....                   |
| ۲۳۲ | داستان بیژن و منیژه.....                       |
| ۲۴۵ | داستان دوازده رخ.....                          |
| ۲۶۱ | جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب.....               |
| ۲۹۴ | پادشاهی لهراسپ.....                            |
| ۲۹۹ | پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود.....          |
| ۳۱۳ | هفت‌خان اسفندیار.....                          |
| ۳۲۱ | رستم و اسفندیار.....                           |
| ۳۳۶ | آغاز داستان رستم و شغاد.....                   |
| ۳۴۸ | پادشاهی بهمن اسفندیار صد و دوازده سال بود..... |
| ۳۵۰ | پادشاهی همای چهارزاد.....                      |
| ۳۵۴ | پادشاهی داراب دوازده سال بود.....              |
| ۳۵۶ | پادشاهی دارای داراب چهارده سال بود.....        |
| ۳۶۱ | پادشاهی اسکندر.....                            |
| ۳۸۹ | گلایه از چرخ بلند.....                         |
| ۳۹۱ | پادشاهی اشکانیان.....                          |
| ۳۹۵ | ساسانیان.....                                  |
| ۴۰۵ | پادشاهی شاپور پسر اردشیر.....                  |
| ۴۰۶ | پادشاهی اورمزد شاپور.....                      |
| ۴۰۸ | پادشاهی بهرام اورمزد.....                      |
| ۴۰۹ | پادشاهی بهرام بهرام.....                       |
| ۴۱۲ | شاپور پسر شاپور.....                           |
| ۴۱۳ | بهرام شاپور.....                               |
| ۴۱۴ | یزدگرد شاپور.....                              |
| ۴۱۵ | پادشاهی بهرام گور.....                         |
| ۴۲۲ | پادشاهی یزدگرد.....                            |
| ۴۲۴ | پادشاهی قباد.....                              |
| ۴۲۶ | پادشاهی انوشیروان.....                         |
| ۴۴۳ | پادشاهی هرمزد.....                             |
| ۴۴۸ | پادشاهی خسرو پرویز.....                        |
| ۴۵۸ | پادشاهی شیرویه.....                            |

|     |                                        |
|-----|----------------------------------------|
| ۴۶۴ | پادشاهی اردشیر شیروی.....              |
| ۴۶۵ | پادشاهی فرآیین (گراز) و پوران دخت..... |
| ۴۶۶ | پادشاهی آزرمدخت.....                   |
| ۴۶۷ | پادشاهی فرخزاد.....                    |
| ۴۶۸ | پادشاهی یزدگرد.....                    |
| ۴۸۰ | فهرست منابع.....                       |

## پیشگفتار

دیرزمانی بود که موضوع مهم اخلاق و خصلت‌های رایج بین ما ایرانیان و تحولاتی که در این دهه‌ها در مجموع رفتار ما اتفاق افتاده، ذهن مرا به خود مشغول کرده بود. ورود به جزئیات و بیان پاره‌ای از نمونه‌ها غیرضروری است، چون همه به آن آگاهیم. برای من این پرسش مهم می‌نمود که در کشوری که پادشاهش در قدیمی‌ترین کتیبه‌ها و سنگ‌نوشته‌ها می‌گوید: «خداوند! کشور مرا از خشکسالی و دروغ محافظت کن»، امروز راستی و راست‌گفتاری چقدر ارج و منزلت دارد؟ کشوری که روزگاری شعار اصلی‌اش پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک بوده است، امروز مردمانش در عمل چقدر به این شعارها پایبندند؟

از دیگر سوی معضلات موجود جامعه‌ی ما که بخش ملموس آن ناشی از توسعه‌نیافتگی است، چه میزان با اخلاق جامعه‌ی ما در ارتباط است؟ و این پرسش مهمی است. در دنیای امروز بیندیشیم که اخلاق در کشورهای توسعه‌یافته چگونه است و آیا بین اخلاق و توسعه و رشد اقتصادی ارتباط معناداری وجود دارد؟

از طرفی نوعی گرایش خاص به گذشته‌ی ایران، به‌خصوص در بین نسل جوان انکارناپذیر است و آثار و شواهد آن به شکل‌های مختلف دیده می‌شود و این گرایش ناشی از هر عامل یا عواملی باشد، صحیح یا ناصحیح، اگر با شناخت صحیح و اطلاع لازم انجام شود، به‌خصوص با ارزش‌های اخلاقی برای این مرز و بوم و مردم آن دستاوردهای خوبی خواهد داشت.

اما موضوع به این سادگی نیست که عده‌ای شتابان و بی‌تدبیر تنها راه رستگاری را در این بازگشت خام می‌دانند و به صرف سعی در حذف کلمات عربی و به جای «سلام»، «درود» و به جای «خدا حافظی»، «بدرود» گفتن و امثال آن که گاهی در حد نزاع بر آن پای می‌فشارند، به دنبال حل معضل امروز ایران و ایرانی‌اند.

حقیقت گریزناپذیر این است که ایرانی امروز خاصه نسل جوان بین سه جریان فرهنگی؛ ایرانی بودن، مسلمان بودن (آن هم با غلبه‌ی شیعه بودن)، و در جهان مدرن بودن (مدرنیته) قرار گرفته است. هر کدام از این سه بعد آنقدر ریشه در گوشت و پوست و

خون ما دوانده است که تصور حذف هر کدام از آنها از محالات است و تأسف آور که عده‌ای این موضوع را راحت نمی‌پذیرند و این نگرانی وجود دارد که سعی و جهد بسیاری از بزرگان و دوستان ایران در توجه به ارزشهای باستانی و گذشته که مظهر آن رجوع به شاهنامه است، به سرانجام مقصود نرسد و نتواند یک جنبش اخلاقی را که مقدمه‌ی یک حرکت و عزم ملی است ایجاد کند. بنابراین آشنا کردن تک‌تک ایرانیان به روح شاهنامه خارج از رُست‌های معمول روشنفکرانه یا جنگ‌طلبانه یا نژادپرستانه یک وظیفه‌ی ملی است.

به‌راستی کدام کتاب بیشتر و بهتر از شاهنامه، این تک‌درخت ساحت ادبیات ایران بزرگ، با بیان داستان می‌تواند این همه قُلل رفیع اخلاقی را بنمایاند؟ راستی و درستی را، پیمان نگه‌داشتن و وفاداری را، عشق را و مبارزه با ناپاکی، جهل و بیداد را؟ بی‌شک چنانچه به اندرزهای شاهنامه که رتبه‌ی اول را در ادبیات ما دارد عمل گردد، حاصل آن یک زندگی شاد و سالم خواهد بود.

نگارنده بر خلاف بیشتر کسانی که به شاهنامه توجه داشته‌اند و مطلبی نوشته‌اند و عنوان کرده‌اند که شاهنامه را از پدر و مادرشان آموخته‌اند و یا اولین بار در خانه با آن آشنا شده‌اند، متأسفانه تا ده سال پیش جز گاه و بی‌گاه و آن هم در حد عادی با شاهنامه بیگانه بوده، اما از عجایب روزگار این که کمتر به‌سوی خراسان رفته که بر مرقد حکیم فردوسی ادای احترام نکرده باشد و شاید نیرویی در درون او این جاذبه را نگه داشته تا سرانجام حدود یک‌دهه‌ی پیش با جمعی از دوستان پس از مطالعه‌ی چند اثر ادبی-تاریخی از جمله کتاب بی‌نظیر **تاریخ بهیقی**، کم‌کم به سوی **شاهنامه** کشیده شده است.

گاهی بی‌اختیار اشک می‌ریختم که ما از چه گنجینه‌ای غافل شده‌ایم یا غافل‌مان کرده‌اند و گاهی از غرور به سماع درمی‌آمدم که ملت ایران چه دُرّ یگانه‌ای را در اختیار دارد که در بین آثار ادبی جهان بی‌تردید از اولین‌هاست. حجم بالا و بی‌نظیر اشعار اخلاقی، به‌اضافه‌ی موقعیت زمانی فردوسی که بازار دین‌فروشی و خیانت پادشاهان و خودفروختگی آنها به خلفای نابکار عباسی و مجموعه‌ای از اطلاعات و دغدغه‌های اخلاقی این قوم و این روزگار و رنجی که فردوسی برای بیان این مطالب برده است، همه و همه دست به هم داد تا تصمیم بگیرم اشعار اخلاقی **شاهنامه** را در حد ممکن جمع‌آوری کنم، شاید پاسخی باشد برای آنچه در ابتدای این نوشتار به آن اشاره شد. اما کم‌کم به قول

بیهقی دریافتم که پهنای کار فراتر از این است، چرا که سراسر این کتاب حکمت و پند و اخلاق است و بیهوده نیست که بزرگان این قوم شاعر ملی ما را حکیم لقب داده‌اند و از طرفی از بیگانگی خودم با ظرایف و مسائل نهفته در *شاهنامه* بسیار متأسف می‌شدم و می‌دیدم که حجم زیاد *شاهنامه* یکی از دلایل گریز افراد از مطالعه‌ی آن شده است و خواستم تلفیقی بکنم از خلاصه‌ی کل *شاهنامه* با تکیه بر اشعار اخلاقی که هر خواننده‌ی ایرانی با خواندن آن نخست به‌طور اجمال با *شاهنامه* آشنا شود و سپس قطره‌ای از دریای بیکران حکمت آن را نیوشای جان کند.

در این اقیانوس بی‌بدیل در همه‌ی ابواب حکمت و عرفان و عدل و دوری از خباثت‌ها این قدر دُر و مرجان یافت می‌شود که خواننده را بسی به شگفتی وامی‌دارد تا جایی که عارف بزرگ امام احمد غزالی می‌گوید: همه‌ی حرف دین‌مداران در این شعر فردوسی خلاصه می‌شود و هیچ حرف دیگری بعد از این حرف نیست<sup>۱</sup> که فرموده است:

ز روز گذر کردن اندیشه کن      پرستیدن دادگر پیشه کن  
بترس از خدا و میازار کس      ره رستگاری همین است و بس

انصافاً اگر معنای اعجاز این باشد که کاری بکنی که دیگران از انجام آن عاجز باشند، بی‌شک *شاهنامه* یک معجزه است. اما این مطالب به این معنی نیست که هیچ نقدی بر شاهنامه وارد نیست که این مطلب در محل خود قابل بحث است و بی‌تردید هر کتابی هر چقدر هم اهمیت داشته باشد قابل نقد و بررسی است و ما در این نوشتار به دنبال جنبه‌های اثباتی این اثر بزرگ هستیم.

### نگاهی به زمانه‌ی فردوسی

فردوسی در زمانه‌ای زیسته که آثار حمله‌ی عرب همه‌ی هستی ملتی تاریخ‌ساز و متمدن را از بین برده و بی‌خردی و آز و حرص و طمع و نان به نرخ روز خوردن در گوشت و پوست مردم و خاصه حاکمان آن رخنه کرده است.

۱. امام احمد غزالی: «ای مسلمانان هرچه من در چهل سال از سر این چوب‌پاره (منبر) شما را می‌گویم فردوسی در یک بیت گفته است اگر بر آن خواهید رفت از همه مستغنی شوید.» سجاد آیدنلو، دفتر خسروان، ص ۲۲۲، به نقل از مرزبان‌نامه.

بدان گونه که سلطانی به نام اسلام و در پناه ولایت حکومت خلیفه‌ی عباسی بی‌محابا به همه‌ی دنیای آن روز اطراف ایران به‌عنوان جهاد حمله‌ور می‌شود؛ خون‌ها می‌ریزد و همه‌ی این کارها را به نام جهاد و در پوشش دین انجام می‌دهد و تعدادی شاعر و عالم به‌ظاهر دینی نیز برای تأیید خودش در دربار پرورش می‌دهد. تمام قیام‌های ایرانیان علیه اعراب متجاوز بر اثر بی‌تدبیری، یکی بعد از دیگری سرکوب شده است و به اسم شیعه‌کشی، هر ایرانی صاحب تفکر را بر دار می‌کشند. سلطان محمود افتخار می‌کند که من انگشت در جهان کرده تا رافضی پیدا کنم و خون او را بریزم.<sup>۱</sup> دستاورد حکومت بنی‌عباس برای مردم ایران بزرگ جز اسارت و بدبختی نبود و این ملت نجیب به اقتضای تمدن و نجابتش نمی‌توانست مثل آنها باشد.<sup>۲</sup> از طرفی تمام آمال و آرمانهای مشترک که ممکن است وحدت‌بخش یک ملت باشد و حتی زبان مشترک در حال نابودی کامل بود. اینک فردوسی این دهقان آزاده‌ی توسی که قطعاً از بندگان خاص خداست و از هوش و فراست بی‌نظیر برخوردار است، شاهد این اوضاع است و تمام سوابق و حتی زبان یک قوم تمدن‌ساز را در معرض نابودی می‌بیند. برای آشنایی با فضای آن روزگار بهتر است بازگشتی داشته باشیم به حمله‌ی اعراب به ایران و حوادثی که تا زمان فردوسی اتفاق افتاد.

### سالهای پایانی حکومت ساسانی

می‌دانیم که جنگ‌های خسرو پرویز با روم حدود بیست سال طول کشید. نتیجه‌ی ستیز و جنگ و دشمن‌تراشی، تضعیف روحیه‌ی ملی و بنیه‌ی اقتصادی کشور و نارضایتی عمومی است. شاید بتوان گفت یکی از علل راحتی حمله‌ی عرب بی‌اعتنایی و خستگی مردم از حکومت و اوضاع روزگار بود. به‌طوری‌که نوشته‌اند بعد از خسرو پرویز در دو سال حدود بیست شاه می‌آیند و می‌روند تا زمان یزدگرد سوم که مصادف با خلافت عمر است و بنا به دلایلی که به گمان نگارنده صرفاً دستیابی به منابع غنی اقتصادی بوده است، اعراب به ایران حمله می‌کنند. به شرحی که در تاریخ آمده و در خود *شاهنامه* نیز بدان پرداخته شده

۱. که من از بهر قدر عباسیان انگشت در کرده‌ام در همه‌ی جهان و قرمطی می‌جویم. خطیب رهبر، تاریخ بیهقی، جلد ۱، ص ۲۳۰.

۲. قومی که تمام عظمت کنونی خود را مدیون مردی است که به‌عنوان پیامبر در بین این مردم مبعوث شده است و اینک یکی بعد از دیگری فرزندان را یا کشته‌اند و یا به سیاهچال‌ها انداخته‌اند و از اینکه عرب جاهلی را به پادشاهی جهان اسلام آن روز رسانده است، ذره‌ای سپاس ندارند.

است، ایرانیان در جنگ شکست می‌خورند. رستم فرخ‌زاد سردار ایرانی در این جنگ از ابتدا به دلیل باورهای دینی و خرافی خودش که بدان معتقد بوده، یعنی با تکیه بر آگاهی‌های نجومی خود شکست ایران را پیش‌بینی می‌کند. بنابراین فال بد می‌زند که سرانجام این جنگ شکست است و این یکی از آثار خرافه‌گرایی زردشتی‌گری و حکومت موبدان است. معلوم است سرداری که با یأس وارد جنگ می‌شود، شکست می‌خورد.<sup>۱</sup> یزدگرد عقب‌نشینی می‌کند و برای مدت زیادی و در چندین مورد به دنبال راهکار و تهیه‌ی سپاه و امکانات برای حمله به اعراب بود که برای او موقعیت مناسب پیش نیامد و سرانجام به دست آسیابانی (ایرانی) در مرو کشته می‌شود.

ورود اعراب به سرزمین ایران و پیشروی شهر به شهر و روستا به روستای آنان در تواریخ آمده است و یکی از غمبارترین و تلخ‌ترین حوادث روزگار ایرانیان است. اسیر گرفتن دختر و پسر و غارت اموال و... چنان است که از حد گفتن برون است و اگر به چشم بصیرت نگاه کنیم، خواهیم دید برخورد ایرانیان با خلیفه‌ی دوم ناشی از زخمی عمیق و تاریخی است که با همه‌ی تکفیرها و برخورد حکومت‌ها در گوشه و کنار تاریخ و ادبیات ما هنوز حتی در روستاها تازه است. غرض اینکه به گمان من این زخم هنوز بعد از ۱۴۰۰ سال التیام نیافته است و این موضوع ربطی به اصل دین اسلام ندارد. سخن بر سر حمله‌ی عمر بن خطاب خلیفه‌ی دوم است و ادامه‌ی جور و جفای دو خاندان ظالم بنی‌امیه و بنی‌عباس بر مردم ایران.<sup>۲</sup> همین نکته را ملک‌الشعرا بهار عنوان می‌کند:

|                             |                                     |
|-----------------------------|-------------------------------------|
| بعد عرب هم نشد این مُلک شاد | رسته شد از چاله و در چَه فتاد       |
| بست عرب دست عجم را ز پشت    | هرچه توانست از آن قوم کشت           |
| گرچه عرب زد چو حرامی به ما  | داد یکی دین گرامی به ما             |
| گرچه ز جور خلفا سوختیم      | ز آل علی معرفت آموختیم <sup>۳</sup> |

۱. بدانست رستم شمار سپهر / ستاره‌شمر بود و با داد و مهر / همی گفت کاین رزم را روی نیست / ره آب شاهان بدین جوی نیست / بیاورد صلاب و اختر گرفت / ز روز بلا دست بر سر گرفت

۲. عده‌ای خواسته‌اند به این حمله‌ی عمر لباس شرعی و دینی ببوشانند و با نقل مسائل مجعول در تاریخ از این نظریه دفاع کنند، ولی نگارنده با دلایلی که دارم و فرصت بسط آن در اینجا نیست، با این نظریه مخالفم و هرگز خاندان علی در این جنگ شرکت نداشتند و آنچه در تواریخ در این باب آورده‌اند مجعول است. (به کتاب حیات سیاسی امام حسن نوشته‌ی سید جعفر مرتضی عاملی چاپ بیروت مراجعه شود).

۳. محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا)، دیوان / اشعار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶، ج ۲، ص ۱۴۵.

شاید شرح حال آن روز عرب و ایرانی این بود:

|                                    |                                                  |
|------------------------------------|--------------------------------------------------|
| در جست و جوی طعمه شتابان رسیده‌اند | گرگانه در هجوم زمستان رسیده‌اند                  |
| بیراهه آمدند و کسی با خبر نشد      | مدهوش و گنگ و سر به گریبان رسیده‌اند             |
| آنان که رنگ آب ندیدند سالها        | اکنون به سفره‌های پر از نان رسیده‌اند            |
| بعد از هزار پرسه و عمری گرسنگی     | بیچاره‌ها به لقمه‌ی ارزان رسیده‌اند              |
| آری مجال گفتن حرف حساب نیست        | با مردمی که تازه به دوران رسیده‌اند <sup>۱</sup> |

به هر حال ایرانیان برای اولین بار در محل قادسیه از لشکر عرب شکست خوردند و به مداین عقب‌نشینی کردند که پس از چندی مداین نیز به تسخیر عرب درآمد. شرح ماجرای شکست ایرانیان در تواریخ از جمله *تاریخ طبری*، (جلد دوم) آمده است و در اینجا مجال پرداختن به این حادثه‌ی بزرگ تاریخ و علل و عوامل آن نیست، ولی ایرانیان با شکست نهایی در نهاوند در سال ۲۱ هجری قمری بعد از چهارده قرن تاریخ پرشکوه وارد مرحله‌ای از تاریخ شدند که به نوعی هنوز ادامه دارد. در این سالها بر ایران چه گذشت، خود حدیثی است به غایت غم‌انگیز.

می‌دانیم که پس از شهادت حضرت علی<sup>(ع)</sup> و حاکمیت معاویه بر جهان اسلام آن روز در حقیقت حکومت بنی‌امیه آغاز شد (سال ۴۱ هجری قمری) و تا سال ۱۳۲ هجری قمری این خاندان بر سرزمین‌های اسلامی حکومت و بر ایرانیان بسیار جفا کردند. ایرانیان را موالی خواندند و از بسیاری امتیازات محروم کردند، در صورتی‌که این برخوردها با اصل اسلام عرضه‌شده مغایرت داشت.<sup>۲</sup>

ایرانیان زیر ستم این خلفا دست‌وپا می‌زدند تا سرانجام ابومسلم خراسانی قیام کرد و خاندان بنی‌امیه را برانداخت و با کمال تأسف حکومت را به خاندان عباسی منتقل کرد. در طی بیش از سه قرن تا زمان فردوسی، ایرانیان هر از گاهی به نوعی قیام می‌کردند و گاهی به دست سردار دیگر ایرانی نابود می‌شدند. قیام‌های بابک خرم‌دین، افشین و مازیار

۱. لا ادری.

۲. نمونه‌ای از خونخواری بعضی از فرماندهان در زمان اموی و عباسی، داستان یزیدبن مهلب است که امیر ولایت خراسان بود و از اعمال معروفش کشتار مردم گرگان و آسیاب گردانیدن با خون و گندم آرد کردن با آن آسیاب و تهیه نان از آن گندم است که لرزه بر بدن هر شنونده‌ای می‌اندازد. گرچه این واقعه خالی از مبالغه نیست، ولی اصل حرف ممکن است صحیح باشد.

و سندباد و استادسیس و... از این دست بود.<sup>۱</sup> از دیگر سوی از زمان بنی‌امیه بین خاندان بنی‌هاشم و دو خاندان اموی و عباسی اختلاف و نزاع بود و نقطه‌ی اوج آن نهضت حسین‌بن علی بود که ایرانیان در مقابل ظلم و تعدی و بی‌دینی بنی‌امیه و بنی‌عباس همواره حداقل در خفا به خاندان علی به‌عنوان دشمن حاکمان بنی‌امیه و بنی‌عباس توجه داشتند. گاهی خاندان‌های پرنفوذ ایرانی در دربار خلیفه، نفوذ اساسی می‌یافتند و گاهی همان‌ها مثل خاندان برامکه مورد غضب واقع می‌شدند. کم‌کم ایرانیان خود را پیدا می‌کنند و نبوغ و هوش سرشار خود را به‌کار می‌گیرند و با زیرکی تمام در عین زندگی با عرب متجاوز، به راههای مختلف در اثبات برتری خود گام برمی‌دارند.

آن روزگار، روزگار عجیبی است. همه‌ی قیام‌ها یکی بعد از دیگری سرکوب می‌شود. حتی یعقوب لیث که برای سرکوب بغداد رفته، در بین راه در دزفول از دنیا می‌رود. اما ایرانیان علی‌رغم اینکه در دست عباسیان اسیر هستند، دایم آنها را تحقیر می‌کنند. تمام علوم و فنون آن روزگار، حتی فقه را که از خود عرب صادر شده است، ایرانیان به تمامی در اختیار دارند. حضور وصف‌ناپذیر خاندان برمکی در خلافت عباسیان خود سند گویای دیگری است مبنی بر نفوذ علمی ایرانیان بر اعراب، چه اینکه می‌دانیم جد این خاندان، برمک در زمان خلافت عثمان یا عبدالملک اسلام آورد. وی پیش از این متولی معبد بودایی نوبهار در بلخ بود. خالد بن برمک جد این افراد در سپاه ابومسلم بود و بعد در درگاه عباسیان تا به آنجا رسیدند که دیگر همه‌کاری حکومت ایرانیان بودند و پس از سقوط این خاندان، باز در نزاع بین امین و مأمون فرزندان هارون بر سر قدرت، ایرانیان طرف مأمون را گرفتند که از مادری ایرانی بود و با آوردن علی‌بن موسی‌الرضا امام هشتم شیعیان و نصب او به‌عنوان ولیعهد، روح جریحه‌دار ایرانی باز ترمیم شد، اما در همه‌ی این حوادث بر اثر عوامل مختلف باز هنوز ایرانی تحت یوغ عرب بود و روحیه‌ی ملی سرکوب شده بود.

گرایش ایرانیان به خاندان علوی همواره برای حاکمیت عرب یک دردسر و عقده بوده است و این انتخاب نشان‌دهنده‌ی اوج هوشیاری ایرانیان بوده و هست و نباید از آن به‌سادگی گذشت.

---

۱. برای اطلاع بیشتر از این قیام‌ها به کتاب *ارزشمند دو قرن سکوت* اثر روانشاد دکتر عبدالحسین زرین‌کوب مراجعه شود.

کم‌کم نارضایتی‌ها و ظلم عرب بر ایرانی موجب به‌وجود آمدن یک گروه از مردمان روشن‌فکر زمان شد که به نام **شعوبیه** معروف شده‌اند، ایشان به استناد این گفته‌ی قرآن: «ای مردم ما شما را از یک زن و مرد آفریدیم و شما را برای شناختن همدیگر در شعبه‌ها و قبایل مختلف قرار دادیم. مسلماً گرامی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست.» (آیه‌ی ۱۳، سوره‌ی حجرات) که برتری قومی و نژادی را به‌شدت بر هم می‌زند، سلطه‌ی عرب را برنتافتند و با این تفکر به حاکمان عرب اعلام کردند که مزیت عرب بر عجم مخالف تعالیم قرآن است. بی‌شک وجود این فرقه به صورت مخفی یکی از نقطه‌های عطف تاریخ ایران است.

به گمان نگارنده شکل‌گیری تفکر فردوسی ممکن است که تحت تأثیر این گروه باشد و بر اساس شواهد، فردوسی طرفدار اندیشه‌ی شعوبیه بوده است.

در این ایام در ماوراءالنهر گروهی از ترکان به حکومت می‌رسند و در خونریزی و لشکرکشی که با روح ایرانی مغایر است، به اسم اسلام و نزدیکی به خلیفه بر همدیگر سبقت می‌گیرند. سلطان محمود غزنوی نماینده‌ی بارز چنین تفکری است که تا هند پیشروی می‌کند، معابد را به آتش می‌کشد و خون مردمان را به‌راحتی به اسم جهاد اسلامی می‌ریزد! این فضا با فضای روحی بزرگمردی چون فردوسی در تضاد است که عقیده دارد:

که هر کو به بیداد جوید نبرد      جگر خسته باز آید و روی زرد  
گر از دشمنت بد رسد گر ز دوست      بد و نیک را داد دادن نکوست

از سوی دیگر **زبان فارسی** که عامل وحدت ایرانیان است، جز در دوره‌ی کوتاه سامانیان، از طرف خلفا و حکومت‌های دست‌نشانده‌ی آنها در معرض نابودی است و دیری نخواهد پایید که برای همیشه از بین برود.<sup>۱</sup> در چنین شرایطی در روستای پاژ توس، دهقانی نژاده و اصیل، انسانی آزاده و با طبع بی‌نظیر در اندیشه‌ی احیای ارزش‌های از دست‌رفته‌ی این مردمان ستم‌دیده می‌افتد.

اینک دهه‌های اول قرن چهارم است. بیش از سیصد سال است به نام دین بر ملت ایران هر ظلم و ستمی روا داشته‌اند و زبان قوم مهاجر کم‌کم زبان رایج شده و داستانها و حماسه‌های ملی که به زبان پهلوی بوده یا از بین رفته است یا دیگر جز معدودی قادر به

۱. علاوه بر حکومت سامانیان باید از همت والای سردار بزرگ ایران یعقوب لیث صفاری نیز یاد کرد که زبان عربی را در دستگاه خود کاملاً ممنوع کرد، ولی چنانکه می‌دانیم حکومت صفاریان در سقوط عباسیان ناکام ماند.

خواندن آنها نیستند و یگانه راه برگرداندن غرور ملی بازنشر آن قصه‌ها به زبانی است که اینک رایج شده و حداقل لغات عربی را دارد و در عین حال به رمز و کنایه در افسانه‌ها و اسطوره‌ها پیام وحدت ملی را به مردم می‌دهد.

تو این را دروغ و فسانه مدان      به یکسان روشن زمانه مدان  
از او هرچه اندر خورد با خرد      دگر بر ره رمز معنی برد

نهضت شعوبیه به صورت مخفی در سراسر خراسان گسترده است. فردوسی مصمم می‌شود آنچه را که در کتابهای قدیمی تاریخ ایران به نام *خدا/ینامه* به جا مانده احیا کند، اما این کار خطرناک است! چه اینکه ایرانیان پس از شکست نیاوند یگانه دوره‌ای که به لحاظ ادبی به رویش پرداختند، دوره‌ی سامانی است که شعرای زیادی ظهور کردند. در همین دوره ابومنصور محمد، پسر عبدالرزاق توسی اساس فراهم کردن *شاهنامه‌ی منشور* را بنا نهاد، ولی به طور نامعلومی در ۳۵۱ هجری قمری مسموم و سپس کشته شد و این سرآغاز سلسله قتل‌های زنجیره‌ای است که برای نابود کردن نهضت احیای ایران در تاریخ به وجود آمده است.<sup>۱</sup>

اکنون که ابومنصور کشته شده است؛ دیگری باید این بار گران را بردارد. زمانه، زمانه‌ی تاریکی است. عده‌ای خائن به وطن، دست در دست حاکمان عرب به شکل شاعر و فقیه و غیره، هر حرکتی در این جهت را خلاف شرع می‌دانند. شاهنامه‌ی منشور ابومنسوری در دست امیرک توسی بود که با دل و جان آن را در اختیار فردوسی قرار داد تا به احیای حماسه‌ی ملی پردازد، ولی افسوس که این امیرک نیز از نیشابور ربوده و به بخارا برده شد و سرانجام در محلی ناپیدا به دست عوامل حکومت ترک و عرب، ناکام کشته شد. فردوسی اشاره‌ی غمباری به این قتل‌ها دارد. او اینک بزرگترین حامی خود را از دست داده است. خود او چنین شرح می‌دهد:

بدین نامه چون دست کردم فراز      یکی مهتری بود گردن‌فراز  
سراسر جهان پیش او خوار بود      جوانمرد بود و وفادار بود  
چنان نامور گم شد از انجمن      چو در باغ سرو سهی از چمن  
نه زو زنده بینم نه مرده نشان      به دست نهنگان مردم‌کشان  
گرفتار زو دل شده ناامید      نوان لرز لرزان به کردار بید  
مرا گفت کاین نامه‌ی شهریار      گرت گفته آید به شاهان سپار  
(مسکو، جلد اول، ص ۲۳)

۱. برای اطلاع از این قتل‌های زنجیره‌ای به مقاله‌ی ارزشمند دکتر علی محمدی در مجله‌ی *فرهنگ اصفهان*، شماره‌ی ۲۴، تابستان ۱۳۸۱ با عنوان «جان‌باختگان حماسه‌ی ملی» مراجعه شود.

می‌توانید حس کنید که فردوسی در چه روزگاری کمر همت را بسته است تا ما و همه‌ی آزادگان ایرانی امروز به‌سادگی از کنار این اثر بزرگ نگذریم.

اینک یگانه پشتیبان فردوسی، فضل‌بن احمد اسفراینی است که دست‌پرورده‌ی دستگاه سامانی است که با جنبش مخفی گردآوری حماسه‌ی ملی آشنا و هماهنگ است. او به سفارش پدر محمود غزنوی، وزیر محمود شد و با کوشش فراوان زبان دربار را از تازی به فارسی برگرداند و همو بود که زیرکانه به فردوسی رهنمود داد که *شاهنامه* را به نام محمود غزنوی درآورد تا شاید هم هزینه‌ی مالی اثر تأمین شود و هم از شرّ چاپلوسان دربار در امان باشد. فردوسی در ستایش او گفته است:

ز دستور فرزانه‌ی دادگر      پراکنده رنج من آمد به‌سر

افسوس که در همین روزها پنهانی در بغداد منشور مرگ فضل اسفراینی را امضا کردند! این مرد وطن‌پرست نیز در سال ۴۰۴ زیر شکنجه کشته شد و جانشین او احمد حسن میمندی ننگ برداشتن زبان فارسی از دستگاه دولتی را تا ابد برای خود جاودانه ساخت. در چنین شرایطی طبیعی است که فردوسی باید آواره باشد و افراد جیره‌خواری چون عنصری و فرخی، محمود غزنوی را تا نماینده‌ی خدا بالا ببرند.

عده‌ای خواسته‌اند اختلاف سلطان محمود غزنوی و فردوسی را بر سر مذهب بدانند، در حالی‌که شاعری به نام غضائری شیعه‌مذهب است و مدح محمود را می‌گوید و خروار خروار زر می‌گیرد. تا جایی که نوشته‌اند از شدت و کثرت مال ملول شده بود. در حالی که اشعار خیلی واضح شیعه‌گری منسوب به اوست.

روشن است که ملاک، چاپلوسی شاه و خلیفه‌ی عرب است نه مذهب. سلطان محمود دست‌نشانده‌ی خلیفه‌ی بغداد است و با هر حرکتی مبنی بر برگرداندن فرهنگ و هنر ایرانی به شدت مخالف است. بی‌تردید بسیاری از این قتل‌های ایرانیان کوشا بر احیای فرهنگ، به دست القادر بالله قشری‌ترین خلیفه‌ی کوردل عباسی صادر شده است.

شاید بتوان گفت که ملت ایران یکی از سخت‌جان‌ترین ملت‌های دنیاست. هر بار تا مرزهای نابودی کامل رفته و دوباره چونان ققنوسی از میان خاکستر سر برآورده است. یکی از این مقاطع همین زمانه‌ی فردوسی است که خلفای عباسی از یک‌سو و ترکان پیروز شده بر سلسله‌های ایرانی سامانی و صفاری از سوی دیگر، کمر به نابودی فرهنگ

این مرز و بوم بسته‌اند؛ اما در همین زمان دو اثر بی‌نظیر ادبی به وجود می‌آید. گرچه این دو اثر یکسان نیست؛ یکی به نظم شاهنامه و دیگری به نثر تاریخ بیهقی. و بدین سان جرقه‌ی احیای آتش درون ایرانیان مبنی بر ملیت و ایرانی بودن زده می‌شود. اما انصاف اینکه اثر فردوسی به یک معجزه بیشتر شبیه است. ابن‌یمین چه زیبا گفته است:

سکه‌ای کاندل سخن فردوسی طوسی نشانند      کافر مگر هیچ کس از جمله فرسی نشانند  
اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن      او دگر بارش به بالا برد و بر کرسی نشانند

پژوهشگران فضای ادبی شاهنامه را از اولین سالهای خلق این اثر تجزیه و تحلیل کرده‌اند و از این راه خواسته‌اند به احوالات شخصی شاعر پی ببرند و از جمله مذهب فردوسی که همواره مورد بحث بوده و هر کسی بر اساس دریافت خود، فردوسی را به مذهبی منتسب کرده است. عده‌ای بر اساس ناروایی‌هایی که در طی قرون و اعصار از خشک مغزان منشعب به اسلام دیده‌اند، برآن‌اند که ثابت کنند اساساً فردوسی به اسلام اعتقادی نداشته است و حداکثر دلیلی که می‌آورند استناد به نامه‌ای است که فردوسی از قول رستم فرخزاد به برادرش آورده است.<sup>۱</sup>

|                               |                            |
|-------------------------------|----------------------------|
| یکی نامه سوی برادر به درد     | نوشت و سخن‌ها همه یاد کرد  |
| ز بهرام و زهره‌ست ما را گزند  | نشاید گذشتن ز چرخ بلند     |
| چو با تخت منبر برابر کنند     | همه نام بوبکر و عمر کنند   |
| ز پیمان بگردند و ز راستی      | گرامی شود کژی و کاستی      |
| رباید همی این ازان آن ازمین   | ز نفرین ندانند باز آفرین   |
| شود بنده‌ی بی‌هنر شهریار      | نژاد و بزرگی نیاید به کار  |
| ز ایران و ز ترک و ز تازیان    | نژادی پدید آید اندر میان   |
| نه دهقان نه ترک و نه تازی بود | سخن‌ها به کردار بازی بود   |
| زیان کسان از پی سود خویش      | بجویند و دین اندر آرند پیش |

(مسکو، جلد ۹، ص ۳۱۳-۳۱۴-۳۱۹)

۱. نگارنده سخت به نسل جوان این مرز و بوم توصیه می‌کنم که نباید در تجزیه و تحلیل‌ها دچار تعصب‌های کور شد و از روی حب و بغض با واقعیات برخورد کرد. پاره‌ای افراد که در این سالها به شاهنامه روی آورده‌اند فردوسی‌یی در ذهن خود ساخته‌اند که هرگز با واقعیت فردوسی منطبق نیست.

این اشعار بی‌شک تأسف عمیق شاعر از حمله‌ی عرب را می‌رساند، اما هرگز دلیل بر گریز فردوسی از دین اسلام نیست و به‌خصوص در فضای مجازی این روزگار غالباً این قطعه را حتی گاهی با تحریف برای اثبات گریز فردوسی از دین می‌آورند؛ در صورتی که بزرگان علم و ادب در این باب تحقیق وافر کرده و در اینکه فردوسی جانب‌دار شیعه بوده است، نظر غالب را دارند. زیرا نهضت ضد خلفای عباسی را شعوبیه و علوی‌ها حداقل از قرن دوم در ایران به‌وجود آورده‌اند، تا آنجا که نقل شده است شعوبیه هنگام سوگند یاد کردن برای انجام عملیات مخفی در کنار قبر علی‌بن موسی‌الرضا حاضر می‌شدند و انجمن‌های مخفی تشکیل می‌دادند.<sup>۱</sup>

گرچه پاره‌ای از این‌گونه اقوال به‌صورت قصه است، اما بی‌شک عاری از واقعیت نیست که قیام‌کنندگان علیه خلفای بغداد عموماً از طرفداران بنی‌هاشم بوده‌اند. عده‌ای از بزرگان، فردوسی را جزو فرقه‌ی زیدیه دانسته و عده‌ای دیگر او را از فرقه‌ی اسماعیلیه دانسته‌اند<sup>۲</sup> و هر کدام برای خود از *شاهنامه* ادله‌ای آورده‌اند. به نظر نگارنده اساساً مذهب فردوسی مورد بحث ما نیست، ولی آنچه مسلم است نباید افراط و تفریط کرد، به‌ویژه که عده‌ای از روی بغضی که از اعراب دارند و با فضای قرن بیستم به دین فردوسی نگاه می‌کنند. قطع مسلم اساساً شیعه‌ی قرن ۴ با شیعه‌ی بعد از صفویه بسیار متفاوت است و چون رسالت ما بحث در این مورد نیست، به همین اندازه بسنده می‌کنیم و علاقه‌مندان به زندگی شخصی فردوسی را به مقاله‌ی شاهنامه‌پژوه بزرگ معاصر جناب دکتر جلال خالقی مطلق، در مدخل «فردوسی» در *دانشنامه‌ی ایرانیکا* ارجاع می‌دهیم که استاد گرانقدر و شاهنامه‌پژوه جوان دکتر سجاد آیدنلو آن را ترجمه و در *فصلنامه‌ی انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و ویژه‌ی شاهنامه*، شماره‌ی اول، سال هفتم به چاپ رسانده‌اند. در این مقاله‌ی کوتاه و جالب به موضوعاتی از قبیل نام فردوسی و وجه تخلص او گرفته تا حدس زدن درباره‌ی وضعیت همسر و مرگ فرزند وی در ۳۷ سالگی و... اشاره شده است.

---

۱. کتاب *عشق و ادب* یا سرگذشت حکیم ابوالقاسم فردوسی به قلم علیمحمد آزاد همدانی، مرداد ۱۳۱۳، صفحه ۲۷.  
۲. استاد محیط طباطبایی فردوسی را شیعه‌ی زیدیه و استاد زریاب خوبی فردوسی را از فرقه‌ی اسماعیلیه می‌داند، ولی حداقل با این بیت می‌توان دریافت که شیعه‌ی آن روز با امروز بسیار متفاوت است: «که خورشید بعد از رسولان مه/ نتابید بر کس ز بویکر به» و اساساً شخصیت‌هایی مانند فردوسی، حافظ و مولوی و... ورای نزاع‌های تنگ‌نظرانه‌ی مذهبی شناخته می‌شوند.